

جنگ عراق و فرایند آن

جنگ عراق عنقریب به نهمین سالروز خود نزدیک می شود و اندکی قبل از آن تجاوز ایالات متحده آمریکا به افغانستان آغاز یافته بود. در اینجا میخوایم در رابطه با لشکرکشی ناکام ایالات متحده آمریکا و دستیاران ناتو، بین المللی و منطقوی شان به عراق نی در همه بخشها، بل در آن زمینه هایی که عدم پیروزی ایالات متحده را در عراق در جایگاه مداخله گری محدود می سازد، مکث مختصری نمایم. علت هم این است که ممکن این نبشته چنان به درازا گراید که خواننده حوصله مندی خوانش آنرا از دست دهد.

هرگاهی اندکی دقت جدی نمائیم، میبینیم که سده بیست و یکم را می شد سده ایالات متحده آمریکا نام گذاشت که میتواندست جنگ عراق را به مثابه لشکرکشی که هژمونی دراز مدت امپریالیزم و شیوه نو ظهور آن یعنی گلوبال و صلح طلبی امریکایی را زمینکوب کند، تبارز دهد. ولی در اواخر سال پار نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا می بایستی عراق را کاملاً ترک گویند. طوریکه باراک اوباما رئیس جمهور ایالات متحده تأکید کرد، آنان با «سربلندی» مأموریت قریب به ۹ سال شانرا به انجام رسانیده، «پیروزمندانه» برگشتند و این «پیروزی» را جشن میگیرند. در واقعیت آخرین واحدهای نظامی در ماه دسامبر شبانه و بدون آنکه مراسم تودیع را به جا آورند، کارهای پُر اهمیت آغاز شده را نا تمام گذاشته، عراق را ترک گفتند. البته اشغال هنوز به پایان نرسیده است ولی بازگشت اجباری نیروها در ایالات متحده، بازهم در جایگاه شکست سنگین بررسی میگردد.

در افغانستان نیز که نخستین جنگ سده روان محسوب میگردد، یکی از شکستهای بدتر در سر راه قرار دارد. به جای آنکه جنگ هژمونی دراز مدت را تأمین نماید، چنان معلوم میشود که این دو جنگ بیشتر در راه فروپاشی یکی از قدرتهای جهانی هنوز مغلوب نشده، گام نهاده باشد. به همه حال این جنگها کاملاً روشن ساختند که قدرتهای امپریالیستی غرب حدود مداخله گری را به خاطر طفره رفتن از بحران شدید سیاسی - اقتصادی و اجتماعی - فرهنگی گسترده تر ساخته و رفته رفته نه تنها به حقوق بشر پشت پا میزنند، بل، کرامت انسانی را نیز لگد مال می کنند. همانطوریکه سر قوماندان برکنار شده ناتو، جنرال ایالات متحده «ویسلی کلارک» از طریق پنتاگون اطلاع یافته است، در اواخر سال ۲۰۰۱ بعد از آغاز حمله بالای افغانستان کشورهایی چون سوریه، لبنان، لیبیا، ایران، سومالیا و سودان نیز شامل کشورهایی بودند که بایستی در سالهای بعد علیه آنها عملیاتیهای جنگی آغاز می گردید و اما در صدر این کشورها از ده سال

پیش بر آن - کشور در محاصره کشیده شده و آماده برای اشغال - عراق قرار داشت. خلاصه این که، این کشور نظر به اظهارات «دیک چینی» سابق معاون رئیس جمهور پیشین ایالات متحده آمریکا دارای ذخایر سرشار نفت بوده و در قلب منطقه پر اهمیت جیو استراتژیک شرق نزدیک موقعیت دارد. جان مطلب در اینجاست که عراق با داشتن دو سوم ذخایر نفت جهان به گونه سابق ارزش خارق العاده دارد.

تسلط بر این کشور که از قبل تضعیف شده بود باعث شد تا سقوط رژیم پیشین خیلیها عاجل به راه انداخته شود. از آنجایی که علت آغازین جنگ یعنی تهدید به وسیله سلاح کشتار جمعی از جانب عراق در اسرع وقت در جایگاه دروغ تبلیغاتی قرار گرفت، بناءً ساختار یک دولت طرفدار غرب، دموکراتیزه کردن و اعمار مجدد و همچنان ثبات و امنیت هر چه زودتر آن به هدف اساسی اشغال دراز مدت این کشور مبدل گردید.

اکنون شاهد آن هستیم که ایالات متحده آمریکا از این کشور پا به فرار می نهد و اما در کارزار آغازین ائتلاف کشورهای همسو که رهبری آنرا ایالات متحده آمریکا داشت در هر حال از پشتیبانی کشورهای مخالف این جنگ در صف ناتو و توافق سازمان ملل متحد برخوردار شد. در واقعیت دیده میشود که این جنگ از مجاری دیگری بازهم برحق جلوه داده میشود. حتی بسیاری از سیاستمداران - جنگ زدا و روشنفکر - به پا خاسته و ادعای درک بهتر مسایل را نموده و خواهان کنار رفتن و حتی قتل صدام حسین گردیده و رژیم بعث را مردود اعلام کردند. اکثریت آنها البته منافع خودی، ایالات متحده آمریکا و متحدین آنرا در نظر گرفتند، ولی به این نکته پافشاری میکردند که عراقیها در هر حال از اعمار مجدد کشورشان بهره مند خواهند شد - و ممکن هم در این میان تلفات انسانی غیر مترقبه نیز همراه باشد.

رسانه های معتبر غرب از همان زمان سعی میورزند تا تصویر پیروزمندانه و موافق به آنرا به خورد مردم بدهند. روی همین موضوع بیانیه اوباما در رابطه با برگشت آخرین «قهرمان» میچرخید و در تمجید «خدمات خارق العاده ۹ ساله» نیروهای مسلح ایالات متحده طرح و تهیه شده بود. وی گفت عراق هنوز محل کاملاً مطلوب خاطر ما نیست، «ولی ما یک عراق دارای حاکمیت، با ثبات و متکی به خود را با حکومتی که از همه نماینده گی میکند، به جا میگذاریم». این امر با واقعیت پیوندی ندارد. رژیم جدید که متشکل از گروه ها و احزاب اتنیکی و مذهبی است فقط از طریق فشار نظامی و استیلای اختناق تکیه بر اریکه قدرت زده است. این قدرت در چهار چوبه حکومت باز هم قویاً در دست نخست وزیر نوری المالکی متمرکز گردیده است.

هزاران تن از مخالفین یا به قتل رسیدند و یا این که اختطاف شدند، یا کشور را ترک کردند و یا این که در زندانها به سر می‌برند. اضافه از یک میلیون عراقی از سال ۲۰۰۳ بدینسو به وسیلهٔ عساکر اشغالگر، نیروهای همدست عراقی اش و ملیشه‌های وابسته به حکومت یا این که به قتل رسیده‌اند و یا قربانی خشونت‌های سکتاریستی که از جانب واشنگتن و متحدین آن دامن زده میشود، گردیده‌اند. اضافه از چهار میلیون انسان که یک ششم نفوس عراق را تشکیل میدهد یا این که مجبور به فرار گردیده و یا از محلات رهايشی شان بیجا شده‌اند و تا امروز در خارج از کشور و یا در کمپهای مهاجران در داخل کشور به سر می‌برند. صحبت کردن از دموکراسی و ثبات در چنین کشوری امریست خیلیها خجالت آور.

به همین پیمانہ از اعمار مجدد سر تا سرای سرای نیست. البته که پروژه‌های نمایشی مدرن به گونهٔ مثال در مناطق کاملاً با امنیت بغداد و یا شهر زایر پذیر نجف که از درآمد زایرین بهره مند می‌گردد، وجود دارد. ولی سایر مسایل، حتی زیر ساختها در وضع خیلیها رقبتاری قرار دارند. سقوط سهمگین جامعهٔ عراق هنوز هم ادامه دارد.

بر پایهٔ همه پرسى انستیتوت پژوهشی ایالات متحده (زوغبی) که در ماه نوامبر انجام پذیرفت، بدون در نظر داشت مردم کردستان عراق، حتی حدود ۷۵ درصد مردم عراق که کشور را ترک نکرده‌اند، از این نظر نماینده گی میکنند که وضع کنونی بهتر از وضع در زمان صدام حسین نیست. ۵۴ درصد مردم از محدود شدن آزادیهای سیاسی شاکی‌اند، اضافه از ۷۵ درصد - حتی در مقایسه با زمان انفاذ تحریمها - از وضع اقتصادی بدتر و ۹۰ درصد از فقدان امنیت فردی شکایت دارند. (۱)

اگر معیار را اهداف اعلام شده قرار بدهیم، می‌توان گفت که ایالات متحدهٔ امریکا و متحدین آن واقعاً به شکست مواجه شده‌اند.

هرگاهی به اهداف اصلی تماس حاصل کنیم، می‌بینیم که واقعیت اینست که اشغالگران علویتهای دیگری داشتند. هرگاهی خواسته باشیم که پیروزی پلانهای واقعی را مورد قضاوت قرار دهیم، مجبوریم میان اهداف خاص و شدیداً رادیکالی که نماینده‌های دگماتیست محافظه کار نوین در ادارهٔ «بووش» در سر می‌پروراندند و آنچه که به مثابهٔ توافق معمول میان نخبه گان رهبری ایالات متحدهٔ امریکا مشاهده می‌گردد، تفاوت قایل گردیم. در راه تحقق این اهداف و منافع، حکومت‌های کلینتون و اوپاما و همچنان حکومت‌های بووش پدر و بووش پسر از عین سیاست پیروی کردند. نباید فراموش کرد که آغاز جنگ روز ۱۷ جنوری ۱۹۹۱ بود، زیرا تا سال ۲۰۰۳ این کشور در حالت محاصره به سر می‌برد.

پیشمنظر این امر مقدم بر همه از میان برداشتن دایمی یک قدرت مستقل منطقوی بود که اندکی قبل در مقابله با ایران تا دندان مسلح شده بود. منافع استراتژیک، همانا داشتن کنترل بر نفت ایران و دستیابی مستقیم کنسرنهای ایالات متحده بر ذخایر خلیجها بزرگ مواد خام این کشور بود. هدف دیگری که واشنگتن در عمل بعد از سقوط شاه ایران در سال ۱۹۷۹ تعقیب میکرد، این بود تا به شکل دایمی نیرو هایش را در یکی از کشورهای مرکزی این منطقه تعیین کننده استراتژیک با آزادی عمل کامل مستقر سازد.

بعد از فروپاشی اتحادشوروی هدف والای واشنگتن این بود تا مواضع از دست رفته ایالات متحده آمریکا را دوباره طور دایمی به دست آورد و به هر وسیله ممکن به وجود آمدن یک قدرت و یا اتحادی از قدرتها را که بتواند این قدرت منشی ایالات متحده آمریکا را خدشه دار سازد، مانع گردد. «این مطلب مستلزم آنست که هیچ نیروی صلحدوستی نمیتواند در آن منطقه حکمروایی داشته باشد که ذخایر آن اساسات بنیادی ایجاد یک قدرت جهانی را گواهی بدهد.» چنین است نتیجه گیری یکی از اسناد استراتژیک که در سال ۱۹۹۲ برای دیک چینی وزیر دفاع وقت ایالات متحده آمریکا تهیه گردیده بود.(۲)

حال میبینیم که خواسته نخست عملی گردید. از بین بردن دولت عراق و تخریب جامعه عراق چنان نهادینه است که اینکشور با تضمین قاطع نمیتواند در آینده نزدیک کدام نقش عمده سیاسی را به عهده بگیرد. ولی دقت باید کرد که با از بین رفتن دولت عراق، زمینه های سیاسی قدرت منطقوی برای ایران مساعد گردید. پیشگیری نفوذ تهران در سیاست داخلی عراق خار چشمی برای نیروی اشغالگر محسوب میگردد. ایران از نظر اقتصادی نقش بزرگی را برای همسایه اش ایفا میکند که البته بالای سیاست خارجی اش نیز بدون تأثیر نخواهد بود. برخلاف خواست واشنگتن المالکی به گونه مثال از سیاست اتومی ایران دفاع و از مواضع بشرالاسعد رئیس جمهور سوریه پشتیبانی میکند. این امر به همان پیمانہ وزنه دارد که تعادل را به نفع ایالات متحده به خاطر بازگشت نیروهای نظامی برهم زند. با وجود آنکه در زمینه حضور دایمی قطعات در عراق تصمیم نهایی اتخاذ نگردیده است، ولی مبرهن است که پلان استقرار دایمی نیروهای بزرگ نظامی در جایگاه هسته انعکاس قدرت ایالات متحده آمریکا در منطقه به ناکامی مواجه شده است.

در ابتدا چنین گفته میشد که اضافه از ۳۰/۰۰۰ سرباز در عراق باقی میماند. بدون در نظر داشت تاریخ برگشت نیروها که آنرا حکومت بووش در توافقنامه استقرار نیروها مسجل نموده بود، رهبری نظامی پیش از این برای یک دهه استقرار نیروها را با این کمیت پلانگذاری نموده بود. بدین معنی که قوماندانهای ایالات متحده موجودیت ۲۰/۰۰۰ سرباز را حد اقل مطالبه

کرده بودند و این کمیت برای اكمال پنج قرارگاه بزرگ کفایت میکرد. این قرارگاه ها از سال ۲۰۰۳ بدینسو با مصرف چندین میلیارد دالر چون شهرکهای نظامی احداث گردیده اند که دارای امکانات سطح عالی زنده گی، تخنیک مدرن و میدانهای هوایی بزرگ میباشند. اینها همه و همه خاطره هایی از پلانهای به انجام نرسیده یی است که اشغالگران از خود به جا مانده اند. هنگامی که گشایش بازار ها و ترویج اقتصاد خصوصی بلافاصله بعد از حمله اشغالگرانه به وسیله فرمانی نافذگردید و کنسرنهای خارجی از همان آغاز به بهره اندوزی میلیاردها دالر به قیمت ورشکستی شرکتهای داخلی پرداختند، از همینجاست که دستبرد به نفت عراق نیز از کنترل خارج شد.

دستگاه های تحقیقات مخفی انرژی که به وسیله «دیک چینی» سابق معاون رئیس جمهور ایالات متحده رهبری میشد، حتی قبل از حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ در این زمینه پلانهای دورنمایی را ترتیب کرده بودند. ولی نخستین تلاشهای نیروهای اشغالگر که بتوانند خود را در تولید و انتقالات نفت سهام سازند، بنابر مقاومت کارگران به ناکامی مواجه شد. نیروهای اشغالگر باز هم در سالهای بعدی به تلاشهای شان ادامه دادند، ولی نتایج محسوسی را نصیب نگردیدند. به خصوص تا حال موفق بدان نشدند تا قانون جدید نفت را که براساس آن راه برای خصوصی ساختن تولید نفت بازگردد، مورد تأیید قرار دهند.

مضاف بر این خصوصی ساختن دستگاه های دولتی در سال ۲۰۰۳ که خارج از سکتور مواد خام صورت پذیرفت، حتی اندکی بعد از اعلام با مشکلهای زیادی مواجه است. در این زمینه مقاومت کارگران و کارمندان این عرصه خلیهها بزرگ بود و خطر آن میرفت که در صورت تعمیل این وضع به مقاومت مسلحانه مبدل گردد و درد سر جدیدی را خلق نماید.

در سال ۲۰۰۹ حکومت «المالکی» برای کنسرنهای خارجی متکی بر قوانین قبلی زمینه های پالایشی و مدرنیته تأسیسات را برای ارتقای سطح بهره دهی نفت در آن بخشهاییکه مورد بهره برداری قرار داشت، مساعد گردانید. با وجود که اعطای چنین پروژه ها به معنی گشودن درها در عرصه تولید نفت بود ولی به هیچ صورت درمانگر خواسته های دیک چینی و سایر ملیونر های نفت نبوده است. قرار دادهای عقدشده همه و همه جنبه خدماتی داشتند ولی هدف این بود تا کمیت استخراج هر یک از تأسیسات نفتی مورد نظر را در یک سطح معینی ارتقا دهند. و اما هر یک از کمپنیهای قرارداد کننده فقط یک مبلغ معینی را که از یک الی دو دالر بود، در برابر هر بیرل نفت استخراج شده اضافی به دست می آوردند، بدین معنی که آنان نه سهمی و نه جواز نامه یی برای استخراج نفت در اختیار داشتند.

بزرگترین سهم را در این زمینه شرکت‌های آسیایی داشتند که چین و مالیزیا در صدر جدول قرار داشتند. البته بریتیش پیترولیوم (۳)، شیل (۴) و توتال (۵) در داوطلبیها سهمیه بودند. با سهمیه شدن اکسون موبایل (۶) و اوکسیدنتال پیترولیوم آیل (۷) فقط دو کنسرن از جمله هفت کنسرن نه چندان پُر آوازه ایالات متحده شریک این امر شدند. سایر کنسرنها یا این که نخواستند و یا نتوانستند با شرایط خیلیها نازل قرار دادها داخل اقدام شوند. همانگونه که در کنار سایر ژورنالیستها، پپ اسکوبار از آسیا تایمز توضیح میدارد، خوابهای چینی، رامز فیلد و شرکاء بالاخر نقش بر آب شدند.

برای یک تعداد دیگری از کارشناسان این نتایج شکل نهایی ندارند. آنان مشخص می سازند که کنسرنهای بزرگ نفت راه برگشت به سوی ذخایر سرشار نفت جهان را با نفوذ قابل ملاحظه‌ی در این زمینه از طریق اقتصاد نفتی عراق به دست خواهند آورد. با توجه به این امر که آنها تا حال فقط گام نخستین را در این معامله گذاشته اند، ممکن است روزنه ورود با اطمینان و همه جانبه در تولیدات نفت باشد.

در این میان ظرفیتهای شدیداً ارتقا یافته تولید نفت در شمار آن پلانهای است که ایالات متحده آمریکا با وجود مقاومت شدید سندیکاها، اداره های کنسرنهای نفت و اعضای پارلمان میخواهند تحقق بخشند.

ارقام سال ۲۰۱۱ می رساند که ارتقای ظرفیت تولیدی مطلوب فرسخها از واقعیت به دور افتاد. بدین معنی که تولید هنوز هم در سطح سالهای قبل از جنگ قرار داشت. این که در سالهای آینده تولید افزایش قابل ملاحظه می یابد و یا این که کنسرنهای نفت آرزومندی برای سهمگیری بیشتر شان را ابراز می دارند، با اتکاء به مناسبات موجود در داخل این کشور خیلیها بعید به نظر می رسد.

تأسیسات تولیدی و پایپلاینها به گونه گذشته طور دوامدار هدف سبوتاژ بوده و شرکت‌های خارجی نفت نیز گاهگاهی با اعتراضهایی روبرو بوده و تعدادی از آنها آگنده با خشونت بودند. بعد از خروج نیروهای نظامی ایالات متحده ممکن است این برخوردها شدت یابند. به گونه مثال به تاریخ ۱۲ جنوری «افراد مسلح با یونیفورم نظامی» ستاک ماشین آلات کنسرن دولتی انگولا به نام سونانگول (۸) را مورد حمله قرار داده، کارگران آنرا مجبور به فرار ساخته و داشته های آنرا منفجر ساختند.

برگشت اجباری نیروها هنوز هم در ایالات متحده آمریکا در جایگاه شکست شدید قرار داده می شود. از یکجانب خطر آن احساس می شود که رژیم دست نشانده بدون قطعات نظامی ایالات متحده دیر پا نخواهد بود. طوریکه «مارتین دمپسی» در یکی از جلسه های گفتمان سنا اظهار

می دارد که موصوف در مورد آینده عراق خلیجها نگران است. به همین علت قوماندانها نیز در باره بازگشت قطعات مخالفت می کردند. (۹) «در فرجام حکومت عراق محکوم به شکست است» چنین است قضاوت افسران ناراضی امریکایی در محل (۱۰).

و اما در واشنگتن، واکنش در زمینه نیرومندی بیشتر از پیش مواضع ایران تشدید گردیده است. این که عراق به مثابه تخته خیز برای کدام جنگی دارای نقش نمی باشد، تهران را وارد مرحله یی می سازد که ممکن است دیگر در کدام مضیقه محدود قرار ندارد. ولی این موقف تا حدودی به این وسیله تعویض می گردد که یک بخشی از نیروهای جنگی خارج شده از عراق در کشورهای خلیج که از جمله متحدین ناتو و ایالات متحده امریکا اند، جا به جا گردیده و قطعات اضافی نیروهای دریایی به خلیج فارس اعزام گردیده اند. البته این آماده گیها تعویض کامل برای قطعات نظامی پیشین در عراق نیست، چرا که پایگاه ها در عراق بهتر تمویل شده بودند و قطعات نظامی ایالات متحده بیشتر آزادی عمل داشتند و این واقعیت در کشور های خلیج عملی نخواهد بود.

ماجرا جویان جمهوریخواه، اوباما را متهم به آن می گردانند که بالای تمدید استقرار نیروها در عراق پافشاری نکرده و نتوانست اجالتاً استقرار این نیروها را بدون فیصله پارلمان عراق تطبیق نماید. جمهوریخواهان این مطلب را فراموش می کنند که دایره عمل اشغالگران در عراق تا چه اندازه محدود گردیده بود. در نهایت اداره بووش در سال ۲۰۰۸ مؤفق نشد تا با حکومت دست نشانده اش در بغداد در زمینه استقرار در از مدت نیروهای نظامی ایالات متحده به توافق برسد. این حکومت برای ایالات متحده طرحی را پیشکش نمود که واشنگتن حق دارد برای مدت زمان نا محدودی تعداد مطلوبی از قطعاتش را در خاک عراق به منظور حمله بالای هر هدفی که خواسته باشد، مستقرسازد. حتی حمله بالای کشورهای همسایه عراق بدون توافق حکومت عراق در نظر گرفته شده بود.

ولی نیروی اشغالگر نتوانست در برابر مقاومت شدید و گسترده مردم ایستاده گی نموده و این هدف را تطبیق نماید. انتخابات تدوین شده روی همین اصل البته تعداد زیادی از نیروهای هوادار امریکا را وارد پارلمان ساخت، ولی نظر به سیاست نادرست اشغالگران و وضعیت حساس در کشور، تعدادی از نیروهای همسو با ایالات متحده به اردوگاه ملیت پرستی و مبارزه علیه تسلط بیگانه گان رو آوردند. به همین علت بود که دو سال پیش از آن قانون جدید نفت در پارلمان اکثریت تصویب به دست نیاورد.

از آنجائیکه مأموریت سازمان ملل متحد تا آن زمان چهار چوبه قانونی برای موجودیت قطعات نظامی ایالات متحده را گواهی می داد به انجام نزدیک شد، برای حکومت بووش امکان دیگری

به ندرت متصور بود، غیر از آنکه این توافقنامه خلیهها نا موزون را - با جدول زمانی روشن برای خروج گام به گام تمام قطعات - پذیرا شود. گذاشتن هرگام دیگری باعث قیامهای جدید و گسترش مجدد مقاومت مسلحانه می گردید. که البته این واقعیت بعد از عقد توافقنامه نیز، تغییر محسوسی نداشت.

اکنون واشنگتن تلاش می ورزد تا نفوذ تعیین کننده خویش را بر عراق تا حد امکان حفظ کند، و آن این که در حال حاضر وظایف اشغالگری به نیروهای ملکی محول گردیده است. سفارتخانه این کشور در بغداد که قبلاً نیز همانند قلعه جنگی گسترش یافته بود، اکنون پرسونل آن به ۱۶/۰۰۰ نفر ارتقاء نموده که در میان شان تعداد زیادی از کارمندان «سی آی ا» و نظامیان ایالات متحده و همچنان ۵/۵۰۰ فرد مسلح اجیر شامل اند. ایالات متحده آمریکا هنوز هم بر المالکی تکیه میزنند که موصوف از یکجانب - با وجود ارتباط خویش با ایران - هنوز هم نیاز به کمک ایالات متحده دارد. در مدت زمان قریب به نه سال نیروهای اشغالگر یک تعداد بزرگی از منسوبین نظامی و واحدهای پولیس را که بالغ به ۸۰۰/۰۰۰ نفر می شود، تربیه نمودند. ولی طوریکه امریکائیهها خود اظهار میدارند، فقط آنده از افرادی که مربوط به واحدهای خاص هستند و با نیروهای خاص خودشان همکاری نزدیک دارند، مورد اعتماد اند. مزید بر این در واشنگتن امید آن می رود که المالکی از نظر نظامی در آن موقفی قرار دارد تا بتواند با وجود کاهش پشتیبانی ایالات متحده در قدرت باقی بماند. این که این امر تا کدام حدودی به واقعیت نزدیک است، گذشت زمان محک آن خواهد بود. طوریکه پلانگذاریهای ایالات متحده می رساند، آنها نیز عقیده دارند که کشور عراق تا مدت زمان نا معلومی منطقه جنگ باقی خواهد ماند و اتباع ایالات متحده آمریکا در آنجا فقط زیر چتر مبسوط نظامی می توانند در تحرک باشند. این مطلب شامل حال کنسرنهای خارجی نیز می گردد. در عراق هیچ چیزی به گونه نهایی فیصله نگردیده است. هنوز نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکایی به قوت فرقه در این کشور وجود دارند و مشاوران ایالات متحده در بسیاری از سطوح وزارتخانه ها، ادارات و اپارات امنیتی مأموریت انجام می دهند.

از جانب دیگر هزینه جنگ در قید مصارف مستقیم عنقریب به ۱/۰۰۰ میلیارد دالر بالغ می گردد و نیروهای مسلح بایست بار سنگین ۴/۵۰۰ کشته، ۳۲/۰۰۰ زخمی شدید و حتی حدود ۵۰۰/۰۰۰ معلول جسمانی و روحی را به دوش بکشند؛ به این ترتیب سیاست خارجی ایالات متحده به وسیله جنگ جنایتبار هویت بین المللی اش را بی اعتبار ساخت. از آنجائیکه این جنگ از طریق کیسه های خالی به راه انداخته شد، هزینه هنگفت جنگی باعث مقروضیت بی پایان ایالات متحده آمریکا گردیده و بحران اقتصادی اینکشور را تشدید بخشید. بدون در نظر

داشت این که وضع چه گونه انکشاف خواهد کرد، میتوان با معیار قرار دادن اهداف آغازین و هزینه خلیها بزرگی که این جنگ از ایالات متحده آمریکا مطالبه کرد با اطمینان در باره عدم مؤفقت آن صحبت کرد.

و باز هم در فرجام متوجه می شویم که قضاوت چنین است: در عراق همیشه گفته میشود که ایالات متحده آمریکا آنچه نادرست بود، بدان دست یازید. در این میان از این واقعیت چشم پوشی می شود که سیاست اشغالگری در کُل به جانب اهداف جنگ افروزی سمتدهی می گردد. طبیعی است که "اشتباهات" نیز در این راه وجود داشته که بر پایه عدم آگاهی در مورد این کشور و دامن زدن تبعیضها که به وسیله متجاوزین پیاده شد همچنان خودخواهی مشخص نظام سرمایه داری که خود را برتر از دیگران و همیشه غالب احساس می کند و به همینگونه مطالب دیگری که می شد از آن جلوگیری به عمل آورند.

فکتورهایی که منتج به عدم پیروزی گردیدند، نشاندهنده محدودده های اصولی حتی در میان قدرتهای نظامی برتر از دیگران می باشد که می خواهند خواسته های شانرا با خشونت بر سایر ملتها تحمیل نمایند. برتری نظامی البته باعث تسخیر عاجل می گردد ولی در اکثر حالات بسنده نیست تا کشوری را در محور تسلط خویش نگهداری کرد. به هر پیمانها ایکه نیروی اشغالگر با خشونت روز افزون سعی میورزد تا برنامه هایش را به تحقق برساند، به همان پیمانها مقاومت در برابرش تشدید می یابد. ایالات متحده آمریکا عراق را بگونه افغانستان با استفاده از شیوه های کلاسیک مورد حمله قراردادده و گروه های اتنیکی و مذهبی را که در جناح مخالف رژیم پیشین قرار داشتند، در جایگاه نیروی رهبری کننده کشور بالا کشیدند. از آنجائیکه این گروه ها را یک اقلیت مردم مورد پشتیبانی قرار میدهد، بناءً این قدرت نیز فقط از طریق فشار نظامی به زنده ماندن خود ادامه میدهد. به هر اندازه بی که خشونت به وسیله اشغالگران و نیروهای کمکی آستانبوس شان تشدید یابد، به همان اندازه تعداد زیادی از انسانهای عدالت پسند به آغوش اپوزیسیون فعال پناه میبرند.

اوضاع عراق در اواخر سال ۲۰۰۵ چنان بود که بایستی اشغالگران هر چه زودتر رخت سفر ببندند. ایالات متحده صرف در صورتی میتواندست موفقش را در عراق پا برجا نگهدارد که مؤفق به دامن زدن معضلات مذهبی در این کشور گردد. این امر نی تنها برای تحمیل انشعاب در میان گروه های مقاومت، دسته هایی از ملیشه های نزدیک به حکومت و بنیادگرایان اهل سنت و تشدید خشونت اهل تشیع، به کار گرفته شد، بل امکانات آن را نیز فراهم ساخت تا یکتعداد از انسانهایی که تا آن زمان در مخالفت با

اشغالگران قرار داشتند، برای مدت زمانِ شاید هم محدود در خدمت همکاری با متجاوزان به سر ببرند.

و اما مقاومت نیروهای ملکی نیز به طور فزاینده با نگرانی اشغالگران توأم بود، درین زمینه میتوان از مقاومت سندیکاها که سد راه نخستین مساعی خصوصی ساختن گردیدند، یادآور شد. مقاومت نظامی و ملکی مکملِ همدیگر شدند. هراس از این امر و تقویت بخشهای نظامی، متجاوزان را مجبور ساخت تا هر چه بیشتر کم توجهی در برابر بخشهای ملکی را متباز سازند. این امر نباید جبری تلقی کرد، بل خوب میدانیم که از خصلت این نظام هم ناشی میگردد.

موج سهمگین خشونت سکتاریستی منتج به انزجارگسترده مردم علیه سیاست مسلط سکتاریستی، علیه برخوردهای مسلحانه و علیه موجودیت اشغالگران که در گام نخست به خاطر بروز خشونت مسؤول شناخته میشوند، گردید.

در نهایت وضع چنان شد که همان اپوزیسیون سیاسی که نیرومندتر میگردد، باعث وارد آوردن شکست نهایی در پلانهای ایالات متحده آمریکا گردید. طوریکه «توم انگلهارد» یکی از ژورنالیستهای نقاد ابراز میدارد، کمیت نیروهای مسلح امریکایی "تهدیدآمیز" بود، «ولی تا آن زمانیکه (جورج دبلیو بووش) دوبار اشاره به بازگشت نیروها کرد» بدین ترتیب «موصوف به جهانیان توضیح داد که ایالات متحده آمریکا قابلیت آنرا ندارد تا جنگهای قوتهای پیاده را دور از سرحداتش حتی در برابر کوچکترین دشمن به پیروزی برساند و به دو کشور ضعیف در شرق نزدیک خواسته هایش را تحمیل نماید». با وجودی که جنگِ قوتهای پیاده برای ایالات متحده آمریکا دیگر مطرح بحث نیست، ولی با تأسف مداخلات نظامی در برابر کشورهای دیگری در صدر جدول تجاوزات پنتاگون قراردارند - طوریکه جنگ لیبیا گواهی میدهد - **به تجاوزگری به هیچ وجه نقطه پایان گذاشته نشده است.**